

مقاومت در برابر فراواقعیتِ نواستعماریِ نسل‌کشی؛

آوایی از خاورمیانه

تداعی‌های
اقتصادی

لیلا فغفوری‌آذر و شاهین نصیری



نسل‌کشی، اثر سامی، نقاش فرانسوی - ویتنامی

در میانه‌ی جدل‌های فکری و سیاسی که پیرامون نسل‌کشی مردم فلسطین در جریان است، این مقاله بنا دارد تا آوایی به حاشیه‌رانده‌شده از دل خاورمیانه را پژواک دهد.^۱ هدف، طرح پرسش‌هایی نقادانه برای به چالش کشیدن تصویرسازی‌های سطحی و عامه‌پسند در بحث‌های جاری دانشگاهیان و افکار عمومی شمال جهانی است. باور ما اینست که اغلب این مباحث و تصویرسازی‌ها بر درک و ارزیابی بسنده‌ای از واقعیات زیسته‌ی مردم خاورمیانه استوار نیستند. مردم خاورمیانه بیش از نیم‌قرن است که زیر سلطه‌ی جنگ‌افروزی‌های نواستعماری، استبداد و سرکوب زندگی می‌کنند. طرح این مقاله از رهیافتی در خاورمیانه برخاسته و سخن می‌گوید که ریشه در مقاومتی تاریخی علیه امپریالیسم، استعمارگری، دیکتاتوری ملی و استبداد مذهبی دارد.

گفتنی است که ما، در امتداد میراث اخلاقی و سیاسی پیشینیان و آموزگاران انقلابی‌مان، بر پایداری خود به تنوع و تاریخ مقاومت‌رهایی‌بخش در سراسر خاورمیانه، آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین پافشاری می‌کنیم. گرانیگاه بحث‌مان بر بازتاب رویکرد کم‌تر شنیده‌شده‌ای از چپ مستقل ایران قرار دارد که دهه‌ها در برابر خشونت، سرکوب و نسل‌کشی ایستادگی کرده است. بر همین اساس است که باور داریم برای ارزیابی نسل‌کشی جاری در فلسطین باید به تبارشناسی نسل‌کشی و خشونت ساختارمند نواستعماری و مقاومت تاریخی علیه آن در بطن خاورمیانه پرداخت. از این منظر، بحث خود را بر طرح سه درس کلیدی که این رویکرد به ما می‌آموزد بنا می‌کنیم: نخست، چارچوب مفهومی هژمونیک از خشونت نسل‌کشی بر تولید و بازتولید تصویری بت‌واره از قربانی و نجات‌دهنده استوار است. دوم، این چارچوب مفهومی پیوند درونی میان مداخلات نواستعماری و نسل‌کشی در خاورمیانه را پنهان می‌کند. سوم، رهایی از این ساختارهای هژمونیک خشونت، با پی‌گیری و پافشاری بر اخلاق بدیل و سیاست‌ورزی جنبش‌های رهایی‌بخش در سراسر منطقه ممکن می‌شود.

درس نخست: بت‌وارگی قربانی و نجات‌دهنده

نخستین درس رهیافت رهایی‌بخش خاورمیانه‌ای آن است که برداشت‌های هژمونیک از نسل‌کشی بر پیش‌انگاره‌های معرفت‌شناختی و سیاسی استوارند که هدف

و کارکردشان بت‌واره‌سازیِ قربانی و نجات‌دهنده است. خاک خاورمیانه دهه‌هاست که آغشته به خشونت، سرکوب، نسل‌کشی و خون‌ریزی است. از فلسطین و لبنان تا ایران، افغانستان، عراق، سوریه و یمن، نسل‌هایی از مردم پی‌درپی در رنج و خون زیسته‌اند. با این همه، این خشونت‌های گسترده به‌طور ساختارمند از گفتمان مسلط نسل‌کشی حذف شده‌اند.^۲ برای فهم چرایی این حذف ساختاری، ابتدا باید بنیان‌های معرفت‌شناختی بت‌وارگی قربانی و نجات‌دهنده را، آن‌گونه که در نظام‌های شناختی استعماری صورت‌بندی شده‌اند، به پرسش کشید.

در گفتمان‌های حقوق‌محور و هژمونیک، نسل‌کشی، با ارجاع به «کنوانسیون نسل‌کشی (۱۹۴۸)»، به‌عنوان «جنایتی استثنایی» تلقی می‌شود که علیه گروه‌های «محافظت‌شده» در شرایطی «فوق‌العاده» رخ می‌دهد.^۳ در همین چارچوب حقوقی مسلط، نسل‌کشی «جنایت جنایت‌ها» نام گرفته که تنها در شرایط زمانی و جغرافیایی استثنایی ظهور می‌کند.^۴ این رویکرد استثنائگرایانه خود بر یک رابطه‌ی سه‌گانه استوار است: الف) استثنایی بودن امر جنایت؛ ب) درک فردگرایانه از عاملان و آمران جنایت؛ ج) درک بت‌واره از قربانی ایده‌آل خشونت. بر مبنای این رابطه‌ی سه‌گانه، برای این که یک فرد یا گروه قربانی نسل‌کشی قلمداد شود باید خود را در قالب معوجی از درد و رنج بگنجاند.^۵ در این چارچوب معیوب، درد قربانی باید از جنس رنجی باشد که در نگاه غربی «قابل فهم» و «قابل ترحم» است. قربانی باید گرسنه، درهم‌شکسته، وابسته و درمانده به چشم آید. این‌گونه تصویرسازی از قربانی به‌طورناگزیر حضور و مداخله‌ی نجات‌دهندگان خودخوانده را مشروع می‌سازد.^۶ این نجات‌دهندگان همان دولت‌های غربی، نهادهای بشردوستانه و امپراطوری‌های رسانه‌ای جهانی هستند که واژه‌ی «حقوق بشر» را ذکرگونه به زبان می‌آورند. نظام معرفت‌شناسی و سیاست‌ورزی که در پس این تصویرسازی از قربانی نهفته است، ریشه در روایت‌ها و افسانه‌های بشردوستانه‌ی نواستعمارگران دارد. لازم است این روایت‌ها و افسانه‌ها را به‌دقت نقد کرد و به چالش کشید.^۷ باید پرسید که چه کسی این تصویر را ساخته است؟ چگونه آن را روایت می‌کند؟ و چه نقشی برای قربانی و نجات‌دهنده طراحی کرده است؟

در این تصویرسازی، قربانی ایده‌آل نسل‌کشی همواره فردی درمانده و بی‌گناه است. او در عین حال که نیازمند صدقه‌ی نجات‌دهنده است، در سرنوشت رنج‌بار خود عاملیت و تقصیری ندارد. این روایت را می‌توان به‌خوبی درعکس‌های بی‌شمار کودکان گرسنه، زنان داغ‌دیده، پیکره‌های تکه‌پاره‌شده‌ی انسان‌های رنگین‌پوست، یا مردان و زنان عرب‌زبان دید که با سوگند به خدا فریاد می‌زنند که جرمی مرتکب نشده‌اند. آنها به سوی وجدان جهانی، به سازمان ملل و به منجیان حقوق بشری دست دراز می‌کنند تا نجات‌شان دهند. بی‌تردید، این همان تصویری است که رسانه‌های غربی به‌طور مستمر از خاورمیانه تولید، باز نشر و مخابره می‌کنند. این تصویرسازی در بنیاد خود برخاسته از چارچوب شناختی-سیاسی بشردوستانه‌ی نواستعمارگران است؛ چارچوبی که بر اساس آن انسان خاورمیانه‌ای تنها در وضعیت رنج، سکوت و تسلیم‌پذیری به چشم می‌آید. این چارچوب شناختی-سیاسی بر دو سازوکار سیاسی استوار است.

نخست، قربانی درمانده به‌گونه‌ای تصویر می‌شود که گویی از منظر شناختی ناتوان و عاجز است. او از علت رنج خود آگاه نیست، از ریشه‌های ساختاری آن بی‌خبر است و از تاریخ سرکوب و ساختارهای قدرت کاملاً گسسته است. او نه‌تنها ناآگاه است، بلکه اساساً فاقد توان اندیشه‌ورزی سیاسی، کنش‌گری و حتی بیان درد و رنج خود است. او نمی‌تواند به جهانی بدیل فکر کند و در پی آفرینش آن باشد. حتی رؤیاپردازی برای طرح نظم سیاسی-اخلاقی بدیل برای او غیرممکن است. این قربانی به معصومیتی کودک‌وار مبتلاست که حتی توان گناه کردن هم ندارد. از همین روست که معصومیت وی به‌محض آن‌که زبان به بیان درد و رنج بگشاید، دست به مقاومت زند یا به گستره‌ی سیاست وارد شود فرومی‌ریزد و تمامیت وجودی‌اش را به چهره‌ای هیولوار و مظنون تبدیل می‌کند. این تصویر بت‌واره از قربانی امکان دیده‌شدن او به‌مثابه‌ی سوژه‌ی سیاسی را کاملاً از بین می‌برد و او را به شیئی غیرسیاسی فرومی‌کاهد که تنها ارزش بایگانی‌شدن در آمار و ارقام گزارش‌هایی را دارد که مدافعان شیک‌پوش حقوق‌بشر، ریاکارانه با چهره‌هایی اندوهناک ارائه می‌کنند.

دوم، قربانی درمانده همواره وابسته به کمک، مداخله‌ی بشردوستانه و تأیید اخلاقی غربی‌هاست. سرنوشت او با مرگ و درد و گرسنگی تعریف شده و تمام افق زیستی‌اش با نیاز و رنج محصور است. هستی‌اش با نیازمندی و ناتوانی گره خورده و از ادامه‌ی

حیات و نجات خویش ناتوان است. بدن، احساسات و زندگی‌اش به ابژه‌هایی برای نجات فروکاسته شده‌اند. او نیازمند نجات‌دهندگانی است که از نظر اخلاقی، سیاسی و اقتصادی از او برترند. چنین تصویرسازی از قربانی ایده‌آل دو هدف مکمل را دنبال می‌کند: نخست، ارضای عقده‌ی نجات‌دهنده‌ی غربی که ریشه در گفتمان‌های دینی و سکولار استعمار از قرون وسطی تاکنون دارد.^۸ دوم، تقویت و تثبیت صنعت بشردوستانه‌ی نواستعماری که بقایش به مصرف و بازتولید مداوم رنج و درماندگی وابسته است.^۹ این پیوند را می‌توان به‌خوبی در روایت غالب از قربانیان هولوکاست مشاهده کرد. این روایت بر بی‌گناهی، درماندگی و معصومیت قربانیان هولوکاست تکیه دارد؛ روایتی که حتی هانا آرنت نیز آن را درونی کرد. آرنت در مقاله‌ی «ما پناهندگان» نوشت که برخلاف پناهندگانی که به‌علت کنش‌گری سیاسی یا دیدگاه‌های رادیکال‌شان تبعید شدند، اغلب یهودیان پناهنده و قربانیان نسل‌کشی «هیچ کاری نکرده بودند» و «رؤیا و باور رادیکالی» در سر نداشتند.^{۱۰} بی‌شک، قربانیان نسل‌کشی را پیش از به‌رسمیت شناختن باید از توان سیاست‌ورزی، کنش‌گری و حتی داشتن باور سیاسی تهی کرد تا مورد ترحم نجات‌دهندگان قرار گیرند.

تجربه‌ی زیسته‌ی فلسطینی‌ها در دهه‌های گذشته گواه این حقیقت در روزگار ماست. در دهه‌های اخیر، نسل‌کشی تدریجی مردم فلسطین، با نابودی زیست‌بوم، فرهنگ، منابع آبی، زیرساخت‌های آموزشی و کشاورزی، تروریسم دولتی، قتل‌های هدفمند، زندانی‌سازی میلیون‌ها انسان در نوار غزه و نظام‌های نظارتی توتالیتیر گرہ خورده است.^{۱۱} این نسل‌کشی تدریجی در دستگاه حقوقی بشردوستانه هیچ‌گاه به رسمیت شناخته نشده است.^{۱۲} چراکه رنج فلسطینیان تنها زمانی برای بشردوستان «قابل‌رؤیت» می‌شود که در چارچوب کلیشه‌ای قربانی‌بودن بگنجد: گرسنگی، بی‌دفاعی، بی‌قدرتی، سیاست‌زدایی و تهی‌شدن از هویت انسانی.

در این میان، رهیافت‌رهای بخش خاورمیانه‌ای، دریچه‌ی تحلیلی متفاوتی برای درک ماهیت خشونت باز می‌کند. در بستر سیاسی جنگ‌ها و نبردهای خونین منطقه، قربانی ایده‌آل برای قدرت‌های غربی ابزاری برای پنهان‌کردن ریشه‌های نواستعماری خشونت نسل‌کشی است. افزون بر این، این تصویرسازی برای بی‌اعتبار و خنثی کردن جنبش‌های رهایی‌بخش بومی که قهرمانان واقعی خاورمیانه آن را بنانهاده‌اند به‌کار

گرفته می‌شود. بشردوستی نواستعماری بر دوگانه‌سازی سطحی و کاذبی استوار است که در یک سر طیف آن قربانیان بی‌گناه، وابسته و غیرسیاسی قرار گرفته‌اند. در سوی دیگر این دوگانه، «وحشی‌ها»، «تروریست‌ها»، «ضدیه‌ها» یا «هیولاهایی» جای می‌گیرند که همزمان در دل مردم خود و صاحبان، ساکنان و حامیان تمدن غربی وحشت می‌افکنند. در این دوگانه، هر آن که در روایت قربانی در مانده و نیازمند ننگ‌جد و به بیان دیدگاه و کنش سیاسی و مقاومت روی آورد، از حریم معصومیت و ترحم خارج می‌شود. چنین فردی یک «تهدید» محسوب می‌شود و چنانچه این «تهدید» به دین و ایدئولوژی سرمایه‌داری و نواستعمارگری نگرود یا بازنگردد، باید به‌تمامی از سر راه برداشته و نابود شود. این دوگانه‌سازی پیام روشنی به مردم خاورمیانه می‌دهد: تلاش برای ایستادگی و مقاومت، کنش سیاسی و استقلال چیزی نیست جز شرارت، تروریسم و وحشت‌افکنی.

در دستگاه بشردوستانه‌ی نواستعماری، مبارزه‌ی سوژه‌های سیاسی که در بطن خشونت با هدف رهایی، برابری و خشونت‌زدایی شکل می‌گیرد، باید زیر چرخ‌دنده‌های سرکوب نابود شود. این دستگاه، هر شکل از مقاومت در خاورمیانه را به «توحش» و «ترور» تقلیل می‌دهد؛ چراکه این مقاومت‌ها، بنیان‌های اخلاقی و سیاسی نظم هژمونیک را به چالش می‌کشند.

درس دوم: پیوند نسل‌کشی، استعمار نو و دیکتاتوری

دومین درس کلیدی رهیافت رهایی‌بخش خاورمیانه‌ای آن است که برای تبارشناسی ریشه‌های واقعی نسل‌کشی باید به پیوند مداخله‌های نواستعماری و ساختار خشونت پرداخت. واقعیت‌های تاریخی و آمارهای مربوط به «هزینه‌های جنگ» در این زمینه روشن‌گرند.^{۱۳} از زمان تصویب کنوانسیون نسل‌کشی در سال ۱۹۴۸ و دیگر معاهدات حقوق بشری، خاورمیانه به منطقه‌ای برای مداخلات نظامی نواستعماری مداوم بدل شده است. این مداخلات به جنگ‌های تجاوزگرانه در فلسطین، ایران، لبنان، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و یمن انجامیده‌اند. این حملات نظامی تحت پوشش پیشبرد ارزش‌های دموکراتیک، حقوق بشر و «مبارزه با تروریسم» توجیه شده‌اند. در

دهه‌های گذشته، این تجاوزات به‌طور عامدانه از سوی آمریکا، اتحادیه‌ی اروپا، ناتو و اسرائیل صورت گرفته و خاورمیانه را تبدیل به بستری برای کشتار جمعی، نسل‌کشی، فروپاشی زیرساختی، ویرانی زیست‌محیطی و قحطی کرده‌اند.^{۱۴}

در جریان این جنگ‌های «ضدترور» و سلسله عملیات «بشردوستانه»، خاورمیانه به «آزمایشگاهی» برای آزمایش سلاح‌های ویرانگر، فناوری‌های نظارتی تمامیت‌خواه و راهبردهای نظامی ضدبشری تبدیل شده است. دموکراسی‌های غربی در این منطقه از بمب‌های خوشه‌ای، حملات کور در مناطق شهری، مهمات اورانیوم ضعیف‌شده، فسفر سفید، موشک‌های سنگ‌رشکن چنددهه‌تنی، «مادر تمام بمب‌ها» و دیگر سلاح‌های نوین کشتار جمعی استفاده کردند.^{۱۵} این دولت‌ها و سرانشان هیچ‌گاه در یک دادگاه بین‌المللی برای این جنایات مورد پاسخ‌گویی یا مجازات قرار نگرفته‌اند. در این آزمایش‌ها، میلیون‌ها انسان در عمل به موش آزمایشگاهی نواستعمارگران و «خسارت جانبی» جنگ‌های ترکیبی، حملات پیش‌گیرانه و عملیات‌های نجات‌بخش بشردوستانه تبدیل شدند.

از سال ۲۰۰۱ تاکنون، این جنگ‌های ویرانگر منجر به قتل عام بیش از چهار میلیون غیرنظامی و کودک شده‌اند. در دستگاه نواستعماری، این انسان‌ها زباله‌های زنده‌ای بودند که باید دفع می‌شدند. در دو دهه‌ی اخیر، میلیون‌ها انسان نیز به بیماری‌های لاعلاج، نقص‌های مادرزادی، معلولیت‌های دائمی، تروماهای شدید، خشونت درونی‌شده، نسل‌کشی فرهنگی و بی‌جایی گرفتار شدند. افزون بر این، این جنگ‌های «بشردوستانه»، حدود پنجاه میلیون انسان را از خانه و سرزمین خود آواره کردند.^{۱۶} این آوارگی، بزرگ‌ترین موج پناهندگی را از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون ایجاد کرده‌است. این پناهجویان بی‌جا و مکان برای دهه‌ها به حال خود رها شده‌اند. همان دولت‌هایی که خود را قهرمانان دفاع از حقوق بشر می‌دانند، حق بنیادین پناهجویی را از آن‌ها سلب کرده‌اند. اکنون، اروپاییان با سیاست‌های خون‌بار مهاجرتی خود، ده‌ها هزار تن از این پناهجویان را به اعماق دریای مدیترانه سپرده‌اند؛^{۱۷} دریایی که بزرگ‌ترین گورستان جمعی پناهندگان در جهان نام گرفته است.^{۱۸}

به تعبیر آشیل امبیمه، این وضعیت بازتاب‌دهنده‌ی ماهیت «مرگ‌سیاست (نکروپولیتیک)» نظم جهانی کنونی است.^{۱۹} این نظم، صرفاً یک ساختار حقوقی یا

سیاسی نیست؛ بلکه نمایاننده‌ی یک «فراواقعیت» است که تخیل‌های استعماری، اسطوره‌ها، سلسله‌مراتب‌های تاریخی، مرزبندی‌های مفهومی و تضاد نژادپرستانه‌ی دوست/دشمن را در خود جای داده است.^{۲۰} در این فراواقعیت، جهان به جهان «انسان‌های برتر» و «انسان‌های پست» تقسیم می‌شود؛ به «ما»ی خیر و «دیگری»ی شر؛ به گهواره‌ی دموکراسی و مستعمرات وحشی. در این فراواقعیت، حقوق بشر و قوانین بشردوستانه به انسان‌های پست تعلق نمی‌گیرد. در این فراواقعیت، زندگی آنان ارزشی برای سوگواری ندارد و تنها می‌تواند به‌عنوان آمار و عدد در گزارش‌های رسانه‌ای یا نظامی بایگانی شود. در این فراواقعیت، رنج میلیون‌ها انسان در خلال بزرگداشت‌های ریاکارانه‌ی نسل‌کشی، شعارهای بشردوستانه‌ی توخالی و نمایش پرزرق‌وبرق نشست‌های امنیتی و حقوق بشری پنهان می‌شود. در این فراواقعیت، ابزارهای حقوق بشر نه برای دفاع از انسان، بلکه برای پیشبرد نزاع‌های ژئوپولیتیکی به‌کار گرفته می‌شوند.

برای درک ماهیت نسل‌کشی و خشونت افراطی، باید تأکید کنیم که استعمار نو و استبدادهای ارتجاعی، دو روی سکه‌ی این فراواقعیت‌اند. این دو نیرو، هم‌زمان و هم‌سو، در سرکوب ساختاری جنبش‌های رهایی‌بخش در خاورمیانه و دیگر نقاط جهان استعمارزده نقش داشته‌اند. دست‌کم از قرن نوزدهم، نوعی پیمان نانوشته میان استعمارگران و حکومت‌های استبدادی و ارتجاعی وجود داشته است.^{۲۱} چنان‌که در آمریکای لاتین و آفریقا نیز دیده می‌شود، بسیاری از رژیم‌های دیکتاتوری غرب‌گرا در خاورمیانه از دل کودتاهای نظامی نواستعماری، سرکوب جنبش‌های ضداستعماری بومی، ترور دولتی و حذف فیزیکی رهبران انقلابی به قدرت رسیده‌اند.^{۲۲} در دهه‌های اخیر، آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا به‌طور فعال در کنار دیکتاتوری‌ها و رژیم‌های نسل‌کش منطقه ایستاده‌اند. اتحادهای راهبردی اقتصادی و نظامی قدرت‌های غربی با پادشاهی مستبد سعودی، حکومت اقتدارگرای ترکیه و رژیم آپارتاید اسرائیل، نمود این پیمان فراواقعی هستند.

در این بازه‌ی زمانی، جنبش‌های ارتجاعی و دیکتاتوری‌های دینی نیز در واکنش به مداخلات نواستعماری همانند قارچ ظهور کردند. این کنش و واکنش تداعی‌کننده‌ی قانون سوم نیوتن است. شکل‌گیری و تثبیت جمهوری اسلامی در ایران، طالبان و

القاعده در افغانستان، حماس در فلسطین و داعش در عراق و سوریه، نمونه‌هایی شاخص از این رابطه‌ی علت و معلولی هستند. این بازیگران ارتجاعی در منطق خشونت ساختاری عمل و در جایگاه «شر مطلق» نقش ایفا می‌کنند. به این ترتیب، سه‌گانه‌ی شر-قربانی-نجات‌دهنده تقویت و تثبیت می‌شود. از یک سو، وجود «شر مطلق» به مداخله‌ی استعمارگران مشروعیت می‌دهد تا خود را به‌عنوان منجیان بشریت معرفی کنند. از سوی دیگر، قربانیان منفعل و درمانده باید در انتظار منجیان بشردوست بنشینند که البته همواره دیر به صحنه‌ی جنایت می‌رسند. به بیان میشل آژیر، مداخلات نظامی و بشردوستانه همچون دو بازوی یک ماشین ویرانگر عمل می‌کنند: یک بازو زخم می‌زند و بازوی دیگر تظاهر به درمانگری می‌کند.^{۲۳}

درس سوم: اخلاق و سیاست رهایی

در دل این ماتریس فراگیر خشونت، پرسشی حیاتی همچنان پابرجاست: آیا مفهوم «نسل‌کشی» هنوز می‌تواند در گفتمان سیاسی و حقوقی رهایی‌بخش معنایی مؤثر داشته باشد؟ پاسخ ما روشن است: برای برهم‌زدن بنیان خشونت نسل‌کشی، باید نخست خود مفاهیم سیاسی را از میراث ستمگرانه و تعیین‌های سلطه‌جویانه رها کنیم. برای ساختن جامعه‌ای عاری از خشونت، باید حقوق بشر و آزادی را از بند سلسله‌مراتب تاریخی میان استعمارگر و استعمارشده، ناجی و قربانی آزاد کنیم. همان‌طور که شکرالله پاک‌نژاد، اندیشمند انقلابی، به ما یادآور می‌شود، نظریه و عمل ما باید بر پایه‌ی فضیلت‌های اخلاقی و سیاسی‌ای بنا شود که از درون تجربه و دانش سرکوب‌شده‌ترین انسان‌های زیست‌جهان‌مان برخاسته‌اند. پاک‌نژاد از بنیان‌گذاران اصلی چپ نو ایران در دهه‌ی ۱۳۵۰ بود و میراث او همچنان الهام‌بخش جنبش‌های رهایی‌بخش در سراسر خاورمیانه است. او در سال ۱۳۴۹، در برابر دادگاه نظامی حکومت پهلوی که مورد حمایت آمریکا بود، چنین گفت:

«چگونه می‌توان در میان مردمی که در چنگال استبداد، گرسنگی، بی‌سوادی و وحشت اسیرند احساس آزادی کرد؟ نظم سرمایه‌داری که در زیر سایه‌ی خود گرسنگان را با ثروتمندان یکجا اداره می‌کند، قانون سرمایه‌داری که بر این عدم‌تساوی حکومت می‌کند، اخلاق و اقتصاد سرمایه‌داری که بر این عدم‌تساوی

حکومت می‌کند، اخلاق و اقتصاد سرمایه‌داری که این رابطه‌ی غیرطبیعی و غیرانسانی را تأیید می‌نماید، محدوده‌ای که به نام وطن، گرسنگی و سیری، آزادی و محدودیت، ظالم و مظلوم، حاکم و محکوم، فقر و ثروت را در خود جای داده، این‌ها و همه‌ی ارزش‌هایی از این قبیل در عصر ما از بوی تعفن خود، دماغ بشریت را آزار می‌دهد؛ زیرا بشریت امروز این واقعیت را درک می‌کند که تا زمانی که در روی زمین یک انسان زندانی، یک انسان گرسنه، یک انسان مظلوم، یک انسان محروم و یک انسان بی‌فرهنگ وجود داشته باشد، آزادی تنها یک کلمه‌ی توخالی و بدون مفهوم است.^{۲۴}

برای پاک‌نژاد، مفاهیم سیاسی رهایی‌بخش، صرفاً واژه‌هایی توخالی نیستند. آن‌ها دربرگیرنده‌ی اصولی «زیبا و دوست‌داشتنی» و ارزش‌های «فراموش‌ناشدنی» هستند. این مفاهیم «حافظ منافع انسان» هستند که از او در برابر ستم و خشونت محافظت می‌کنند.^{۲۵} در نگرش پاک‌نژاد، هر فردی باید خود را بخشی از مسأله‌ی نسل‌کشی و خشونت بداند و در پی فاش کردن ساختار خشونت در ساحت‌های اخلاقی و سیاسی آن باشد. با به رسمیت شناختن نقش هر فرد در این بحران خشونت است که سه‌گانه‌ی شر-قربانی-نجات‌دهنده ازهم می‌پاشد. یک مبارز راه آزادی خود را انسانی برتر نمی‌بیند و آزادی و حقوق را تنها برای کسانی نمی‌خواهد که پیشاپیش به‌عنوان انسان کامل به رسمیت شناخته شده‌اند. سیاست‌ورزی او بر پایه‌ی دانش زیسته‌ی کسانی است که قرن‌ها به حاشیه‌رانده، بی‌خانمان و انسانیت‌زدایی شده‌اند. در افق انقلابی پاک‌نژاد، آزادی، برابری و حقوق، «حافظ منافع» بی‌قیدوشرط اقلیت‌های قومی، زنان، مطرودان مذهبی، دیگری‌های نژادی، فقرا، جوامع بومی و پناهجویان‌اند.^{۲۶}

از این‌روست که در سطح ارزشی و سیاسی، یک مبارزه‌ی رهایی‌بخش باید بر پایه‌ی فضیلت‌های اخلاقی بدیل بنا شود: شجاعت، شفقت، از خودگذشتگی، صداقت، دوستی و فداکاری. این فضیلت‌ها ما را قادر می‌سازند تا از شرایط اجتماعی شقاوت و بهره‌کشی که در بطن خشونت قرار دارند، رهایی یابیم. ساختارهای خشونت‌زا ریشه در اخلاقیات و مناسک سرمایه‌داری دارند؛ اخلاقیات و مناسکی که زیر لوای منافع فردی، خودپروری،

بقا و پیشرفت، به خشونت مشروعیت می‌بخشد. برای ساخت جامعه‌ای عاری از خشونت، باید این منطق سرمایه‌دارانه را در تمام ابعاد زندگی ریشه کن کرد.

ممکن است این افق اخلاقی و سیاسی، آرمان‌گرایانه یا حتی غیرواقعی به نظر رسد. اما، این همان درسی است که باید از پاک‌نژاد آموخت؛ فردی که کنش و سخنش پژواک راستین آوای رهایی در خاورمیانه است. تبارشناسی خشونت گواهی می‌دهد که تعداد بی‌شماری از زنان و مردان، به دلیل وفاداری به همین فضیلت‌های سیاسی و اخلاقی، هدف خشونت‌های نسل‌گشانه قرار گرفتند. پس از انقلاب ایران، پاک‌نژاد به یکی از مخالفان برجسته‌ی رژیم جدید تبدیل شد. او این نظام را ساختاری قرون‌وسطایی و ناسازگار با آرمان‌های دموکراتیک و رهایی‌بخش انقلاب بهمن می‌دانست.^{۲۷} به همین دلیل او را تحت پیگرد قرار دادند. در دهه‌ی ۱۳۶۰، پاک‌نژاد و هم‌زمانش، به دلیل امتناع از پذیرش نظم نوین نواستعماری و دیکتاتوری مذهبی اعدام شدند. این مبارزان می‌خواستند افق انسانی برای آیندگان ترسیم کنند، افقی عاری از بهره‌کشی، نابرابری جنسیتی، نسل‌کشی، نژادپرستی، تعصب دینی و شکنجه.

خشونت سازمان‌یافته، کارزاری برای جلوگیری از تحقق این افق رهایی‌بخش است. کارزارهای خشونت قربانیان خاموش و منفعل را هدف قرار نمی‌دهند؛ کم‌این‌که چه‌بسا پاک‌نژاد و رفقاییش می‌توانستند توبه کنند و جان خود را نجات دهد. آنها می‌توانستند در نوعی معامله‌ی فایده‌گرایانه برای بقا، ارزش‌های رهایی‌بخش خود را در ازای جان‌شان تاخت بزنند. اما آنان این معامله را نپذیرفتند و منطق انفعال، قربانی‌گری و سلطه را رد کردند و با شجاعت و مقاومتشان جان خود را برای آزادی دیگران فدا کردند.^{۲۸}

افق نوین

همان‌گونه که والتر بنیامین یادآور شده است، خشونت نسل‌کشی نیرویی «اسطوره‌ای» است که می‌کوشد تمام ردپاهای فیزیکی و نمادین مقاومت و رهایی را نابود کند.^{۲۹} اما به‌رغم این تلاش برای نابودی نسل‌گشانه، افق رهایی‌بخش پاک‌نژاد بار دیگر جان گرفته و در دل و ذهن نسل ما طنین‌انداز شده است. تجربه‌ی روزاوا شاید گویاترین تجلی این روحیه‌ی جمعی باشد؛ تجربه‌ای که حقیقتِ انکارناپذیر این افق را

به نمایش می‌گذارد. اکنون، در بطن خاورمیانه، هزاران زن و مرد (کرد، عرب، آشوری، ارمنی، ترک و دیگران) با آفرینش سیاستی مبتنی بر دموکراسی رادیکال و خودفرمانروایی جمعی، به ساخت جامعه‌ای چندقومیتی پرداخته‌اند که بر برابری جنسیتی و عدالت زیست‌محیطی استوار است. آنان خود را وقف شکستن چرخه‌ی خشونت‌ی کرده‌اند که از سلطه‌ی انسان بر انسان و انسان بر طبیعت ناشی می‌شود. بسیاری از این زنان و مردان، هدف کارزارهای نسل‌کشی و قتل‌عام قرار گرفتند که از سوی اعضای ناتو، داعش و قدرت‌های ارتجاعی منطقه سازمان‌دهی شده‌اند. با این همه، این مبارزان قاطعانه از تسلیم در برابر ساختارسلطه‌ی نژادپرستانه، مذهبی و پدرسالارانه سر باز زدند.^{۳۰}

مبارزه‌ی این نیروهای مقاومت نه بر گسترش سرزمینی متمرکز است، نه بر ساخت دولت-ملت. زنانی که در خط مقدم علیه داعش جنگیدند، نه در انقیاد پروژه‌ای مردسالارانه بودند نه در پی تحقق آرمانی شووینیستی. در شعار «زن، ژیان، ئزادی» (زن، زندگی، آزادی)، آنان چشم‌اندازی اخلاقی-سیاسی را محقق کردند که در آن سلطه، بهره‌کشی و خشونت می‌تواند از میان برداشته شود. این شعار از خویشاوندی تبارشناختی و تاریخی میان سه واژه‌ی «زن»، «زندگی» و «آزادی» الهام می‌گیرد؛ واژگانی که همگی بیانگر یک اصل بنیادین رهایی‌بخش‌اند.^{۳۱} این زنان، با فداکاری خویش، افقی نو آفریدند که بر اخلاق و سیاست رهایی‌استوار است. تبلور این افق را در «قرارداد اجتماعی روزاوا» می‌توان دید. این سند «هرگونه خشونت» را رد می‌کند، «جوامع خودگردان دموکراتیک» را ترویج می‌دهد، «عدالت و برابری میان تمامی مردمان» را تضمین می‌کند، «هویت‌های فرهنگی، مذهبی و فکری» را پاس می‌دارد، و «فرهنگ تنوع و مدارا» را گسترش می‌دهد.^{۳۲} بدین‌سان، زنان و مردان مبارز روزاوا با کنش خود ارزش‌های رهایی‌بخش و بنیادهای اخلاقی جامعه‌ای آزاد را از نو تجربه و معنا کرده و می‌کنند.

طی دهه‌ها، دولت ترکیه و داعش کارزارهای ممتد نسل‌کشی فرهنگی و ایدئولوژیک علیه این مبارزان به راه انداختند.^{۳۳} اما از آن‌جاکه عاملیت سیاسی این مبارزان از اساس با پروژه‌های نواستعماری ویرانی و مصادره‌ی شناختی در تضاد است، آنان از تبدیل شدن به تصویر بی‌خطر و منفعل «قربانی بت‌واره» سر باز زدند و از همین‌رو، در روایت‌های

رسمی بشردوستانه به کنار زده و انکار شدند. برخلاف تصویر بت‌واره‌ی قربانی که آرنت نیز با آن هویت‌یابی می‌کرد، جنبش‌های بومی و رهایی‌بخش منطقه‌ی ما، بی‌وقفه با ریشه‌های اسطوره‌ای خشونت به مقابله برخاستند و به همین سبب، مورد خشونت نسل‌کشی قرار گرفتند.

فداکاری این انسان‌های آزادی‌خواه برای آفرینش بستر زندگی و زیستگاه بدیل است؛ زیستگاهی که در آن همه‌ی جوامع، جنسیت‌ها و آیین‌ها بتوانند در آزادی، برابری و احترام متقابل هم‌زیستی کنند. این فرهنگ مقاومت، حقیقتی را آشکار می‌کند که ورای مرگ‌اندیشی، سلطه‌محوری و افسانه‌سازی‌های سرمایه‌دارانه و تصورات نواستعماری جای می‌گیرد. این حقیقت به ما نشان می‌دهد که مبارزه‌ی فداکارانه برای آزادی و برابری حتی اگر با خطر نابودی روبرو شود، میراثی الهام‌بخش است که نور امید آن از نسلی به نسل دیگر در دل‌های ما باقی می‌ماند.

¹ نسخه‌ی انگلیسی این مقاله پیش‌تر در نشریه‌ی Legal Form منتشر شده است.

Leila Faghfour Azar and Shahin Nasiri, 'Resisting Neocolonial Genocidal Hyperreality: A Middle Eastern Voice,' *Legal Form*, 5 July 2025, <https://legalform.blog/2025/07/05/resisting-neocolonial-genocidal-hyperreality-faghfour-azar-nasiri/>

² Amos Goldberg, 'The Problematic Return of Intent', *Journal of Genocide Research* (2024), 1–10, doi:10.1080/14623528.2024.2413175.

³ UN General Assembly, *Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide*, United Nations, Treaty Series, December 9, 1948, vol. 78, 277 (entered into force 12 January 1951).

⁴ For a detailed analysis, see William A. Schabas, *Genocide in International Law: The Crime of Crimes* (Cambridge: Cambridge University Press, 2009), 121–124.

⁵ For a detailed discussion, see A. Dirk Moses, *The Problems of Genocide: Permanent Security and the Language of Transgression* (Cambridge: Cambridge University Press, 2021), 477–511.

⁶ Mohammed El-Kurd, *Perfect Victims: And the Politics of Appeal* (Chicago: Haymarket Books, 2025), ch. 2.

⁷ Nils Christie, 'The Ideal Victim', in *From Crime Policy to Victim Policy: Reorienting the Justice System*, ed. Ezzat A. Fattah. (London: Palgrave Macmillan, 1986), 19; Moses, *The Problems of Genocide: Permanent Security and the Language of Transgression*,

477–511; Andrew Woolford, ‘Decolonizing Genocide,’ in *The Routledge International Handbook on Decolonizing Justice*, ed. Chris Cunneen, Amanda Porter, Robert Webb, Antje Deckert and Juan Tauri (London: Routledge, 2023), 423–433.

[^] Costas Douzinas, ‘The Paradoxes of Human Rights’, *Constellations* 20:1 (2013), 51–67.

[^] Jessica Whyte, ‘Human Rights and Neoliberalism in a Time of Pandemic: A Reply,’ *Legal Form*, 10 April 2020, <https://legalform.blog/2020/04/10/human-rights-and-neoliberalism-in-a-time-of-pandemic-a-reply-jessica-whyte/>

[^] Jessica Whyte, ‘Human Rights and Neoliberalism in a Time of Pandemic: A Reply,’ *Legal Form*, 10 April 2020, <https://legalform.blog/2020/04/10/human-rights-and-neoliberalism-in-a-time-of-pandemic-a-reply-jessica-whyte/>

[^] Mohammed Nijim, ‘Genocide in Palestine: Gaza as a Case Study,’ *The International Journal of Human Rights* 27:1 (2023), 165–200.

[^] Abdelwahab El-Affendi, ‘The Futility of Genocide Studies After Gaza’, *Journal of Genocide Research* (2024), 1–7.

[^] Watson Institute for International and Public Affairs, ‘Summary of Findings: Costs of War Project’, *Brown University*, accessed 13 May 2025, <https://watson.brown.edu/costsofwar/papers/summary>.

[^] Samuel Moyn, ‘From Aggression to Atrocity: Rethinking the History of International Criminal Law’, in *The Oxford Handbook of Public International Law*, ed. Kevin Jon Heller et al. (Oxford: Oxford University Press, 2020), 341–360.

[^] Lynzy Billing, ‘How America’s War Devastated Afghanistan’s Environment,’ *New Lines Magazine*, 25 September 2023, <https://newlinesmag.com/reportage/how-americas-war-devastated-afghanistans-environment/>.

[^] Watson Institute for International and Public Affairs, ‘Summary of Findings’.

[^] درباره‌ی تعداد پناهجویانی که در دریای مدیترانه غرق یا ناپدید شده‌اند، آمار دقیقی وجود ندارد. اما تخمین‌ها و برآوردهای علمی و میدانی نشان می‌دهد که از سال ۲۰۱۴ تا کنون بیش از ۳۲۰۰۰ مهاجر در مسیر عبور از دریا کشته، غرق یا ناپدید شده‌اند؛ بسیار تکان‌دهنده‌است اما واقعی. ر.ک.

<https://missingmigrants.iom.int/region/mediterranean>

[^] United Nations, ‘UN agencies urge Security Council to stop “mass graves for migrants”’, *UN News*, 30 September 2024, <https://news.un.org/en/story/2024/09/1155176>.

^{۱۹} Achille Mbembe, *Necropolitics*, trans., Steve Corcoran (Durham: Duke University Press, 2019), ch. 3.

^{۲۰} Cornelius Castoriadis, 'The Psychical and Social Roots of Hate', *Free Associations* 7:3 (1999), 402–415.

^{۲۱} For example, see Mahmood Mamdani, *Citizen and Subject: Contemporary Africa and the Legacy of Late Colonialism* (Princeton: Princeton University Press, 2018), 21–22.

^{۲۲} For example, see Ervand Abrahamian, *The Coup: 1953, the CIA, and the Roots of Modern U.S.-Iranian Relations* (New York: The New Press, 2015), ch. 3&4.

^{۲۳} Michel Agier, 'Humanity as an Identity and its Political Effects (A Note on Camps and Humanitarian Government)', *Humanity: An International Journal of Human Rights, Humanitarianism, and Development* 1:1 (2010), 29–45.

doi:10.1353/hum.2010.0005.

^{۲۴} لیلیا فغفوری آذر و شاهین نصیری، دفاعیات شکرالله پاک‌نژاد: پنجاه سال بعد، نقد/اقتصاد سیاسی،

۲۵ آذر ۱۳۹۹

<https://shorturl.at/GF8gF>

^{۲۵} Faghfoury Azar and Nasiri, 'Paknejad's Trial'.

^{۲۶} لیلیا فغفوری آذر و شاهین نصیری، پاک‌نژاد و تجربه‌ی جبهه‌ی دموکراتیک ملی: درس‌هایی برای

امروز. نقد/اقتصاد سیاسی، ۱۵ فروردین ۱۴۰۲

<https://shorturl.at/jshRw>

^{۲۷} Shahin Nasiri and Leila Faghfoury Azar, 'Investigating the 1981 Massacre in Iran: On the Law-Constituting Force of Violence', *Journal of Genocide Research* 26:2 (2022), 164–187.

^{۲۸} Ibid.

^{۲۹} Walter Benjamin, 'Zur Kritik der Gewalt,' in *Gesammelte Schriften II/I*, ed. Rolf Tiedemann and Hermann Schweppenhäuser (Frankfurt am Main: Suhrkamp, 1999), 179–204.

^{۳۰} Dilar Dirik, *The Kurdish Women's Movement: History, Theory, Practice* (London: Pluto Press, 2022), ch. 12.

^{۳۱} Ibid.

^{۳۲} Rojava Information Center. "DAANES' Social Contract, 2023 Edition."

Rojava Information Center, accessed 10 June 2025,

<https://rojivainformationcenter.org/2023/12/aanes-social-contract-2023-edition/>.

^{۳۳} Dirik, *The Kurdish Women's Movement*, 19.